

## پاسخی به مقاله توهین آمیز «معضل قومی و ملی در ایران»

مقاله زیر در پاسخ به ادعاهای بی بنیان و توهین آمیز و ضدایرانی آقای هوشنگ کاظمی اربط در شماره ۱۰۵۱ جمعه ۳۰ دی ماه شهروند نوشته شده است. بحث‌های مطرح شده در این نوشتار کاملاً محتوای تاریخی دارد و روی سخن آن با اشخاصی است که اخیراً به تاریخ رسمی و جهان پذیرفته‌ی ایران وقیحانه می‌تازند. علت اشاره به عنوان "رسمی" این است که اگر آقای کاظمی اربط به مقاله‌ها و دانشنامه‌های منتشر شده در غرب و روسیه و چین.. نیز نگاهی بیافکند، چیزی ناسازگار با آرای نویسندگانی چون کسروی یا پورداوود در آن‌ها نخواهد یافت. برای نمونه، دکتر ریچارد فرای در دانشگاه هاروارد به همان چیزی اعتقاد دارد که جناب کاظمی اربط آن را به پان آریایی‌ها فرضی نسبت می‌دهد. (یک) / با تکرار عنوان‌هایی چون پان آریایی در نوشتار آقای اربط، نخست بایست دید که معنی آریایی چیست. این نویسنده مانند دیگر نویسندگان متأثر از پان ترکیسم، آریایی بودن قوم ماد و اقوام آسیای میانه را در ادوار پیش از اسلام انکار می‌کند. بایست به این نویسنده تذکر داد که دیاکونوف (پژوهشگری که آرای او به طور عجیبی مورد سوء استفاده پان ترک‌ها قرار گرفته است) خود نیز به آریایی بودن مادها تأکید می‌کند و آنان را از قبیله‌های آمیخته آریایی و آسیانی می‌داند که عنصر آریایی در آن غالب گشته است:

«تنها مورد استعمال مجاز اصطلاح **آریایی** درباره اقوامی است که در ازمنه باستانی خود، خویشان را **آریا** می‌نامیدند. هندیان و ایرانیان (پارسیان) و **مادها** و اسکیت‌ها و آلان‌ها و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه خود را آریا می‌خواندند» (ا. م. دیاکونوف: «تاریخ ماد»، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۲، سطرهای ۵ تا ۹، و یادداشت‌های ۱۲ تا ۱۷ ص ۸۲-۴۸۱).

پیوند ایران و فارس نیز در متون کهن بارها گواهی گردیده است، چنان که حمزه اصفهانی می‌نویسد (تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۲): «آریان که همان فرس است در میان این کشورها قرار دارد و این کشورهای شش گانه محیط بدان اند، زیرا جنوب شرقی زمین در دست چین، و شمال در دست ترک، میانه جنوب در دست هند، رو به روی آن یعنی میانه شمالی در دست روم و جنوب غربی در دست سودان و مقابل آن یعنی شمال غربی در دست بربر است».

(دو) / نویسنده ادعا می‌کند که زبان ترکی پیش از اسلام در آذربایجان رایج بوده است و نظر تمام تاریخنگاران غربی و شرقی خارج از ترکیه و جمهوری آذربایجان را در این مورد رد می‌کند.

استدلال وی این است که چگونه زبان یک اقلیت تاتی در آذربایجان را می توان زبان رسمی آن منطقه دانست؟ بایست به این نویسنده کانادانشین گفت که مگر چند درصد مردم کانادای امروز به زبان بومیان اصلی کانادا سخن می گویند، یا چند درصد مردم مصر کنونی به زبان قبطی سخن می گویند؟ پس بر مبنای استدلال جناب اربط باید تصور کرد که انگلیسی - فرانسوی زبان ها از آغاز تاریخ در سرزمین کانادا مقیم بودند و اعراب نیز بومیان اصلی مصر؟!

اما با روشن شدن این نکته که مادها دارای فرهنگ و زبان آریایی بودند، شکی نمی ماند که زبان ترکی پس از اسلام بر آذربایجان استیلای یافته است. بهترین گواه این حقیقت آن است که هیچ سندی از این زبان از آذربایجان پیش از دوران ایلخانان یافته نشده است. کسروی هم بر پایه اسناد تاریخی و نام های جغرافیایی، حتا نام خود آذربایجان، به این نتیجه رسید که زبان ترکی در آذربایجان یک زبان نوآمده است. هرچند بررسی این اقوال در یک مجال نمی گنجد، ناچار تنها به ذکر دو مورد از گواهی های برجسته تاریخی در مورد زبان آذربایجان بسنده می شود:

ابن ندیم در الفهرست می نویسد:

فأما الفهلوية فمنسوب إلى فهله اسم يقع على خمسة بلدان وهي أصفهان والري وهمدان وماه نهاوند وأذربيجان وأما الدرية فلغة مدن المدائن وبها كان يتكلم من بباب الملك وهي منسوبة إلى حاضرة الباب والغالب عليها من لغة أهل خراسان والمشرق و اللغة أهل بلخ وأما الفارسية فتكلم بها الموأبدة والعلماء وأشباههم وهي لغة أهل فارس وأما الخوزية فبها كان يتكلم الملوك والأشراف في الخلوة ومواضع اللعب واللذة ومع الحاشية وأما السريانية فكان يتكلم بها أهل السواد والمكاتبه في نوع من اللغة بالسريانية فارسي

(=) اما فهلوی منسوب است به فهله که نام نهاده شده است بر پنج شهر: اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان. و دری لغت شهرهای مداین است و درباریان پادشاه بدان زبان سخن می گفتند و منسوب است به مردم دربار و لغت اهل خراسان و مشرق و لغت مردم بلخ بر آن زبان غالب است. اما فارسی کلامی است که موبدان و علما و مانند ایشان بدان سخن گویند و آن زبان مردم اهل فارس باشد. اما خوزی زبانی است که ملوک و اشراف در خلوت و مواضع لعب و لذت با ندیمان و حاشیت خود گفت و گو کنند. اما سریانی آن است که مردم سواد بدان سخن رانند).

مسعودی در التنبيه و الاشراف می نویسد:

فالفرس أمه حد بلادها الجبال من الماهات وغيرها وأذربيجان إلى ما يلي بلاد أرمينية وأران والبيلقان إلى دربند وهو الباب والأبواب والري وطبرستن والمسقط والشابران وجرجان وابرشهر، وهي نيسابور، وهراة ومرو وغير ذلك من بلاد خراسان

وسجستان و کرمان و فارس و الأهواز، وما اتصل بذلك من أرض الأعاجم في هذا الوقت وكل هذه البلاد كانت مملكة واحدة ملكها ملك واحد ولسانها واحد، إلا أنهم كانوا يتباينون في شيء يسير من اللغات وذلك أن اللغة إنما تكون واحدة بأن تكون حروفها التي تكتب واحدة وتأليف حروفها تأليف واحد، وإن اختلفت بعد ذلك في سائر الأشياء الأخر كالفهلوية والدرية والأذرية وغيرها من لغات الفرس.

(= پارسیان قومی بودند که قلمروشان دیار جبال بود از ماهات و غیره و آذربایجان تا مجاور ارمنیه و اران و بیلقان تا دربند که باب و ابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابرشهر که نیشابور است و هرات و مرو و دیگر ولایت‌های خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر به این ولایت‌ها پیوسته است، همه‌ی این ولایت‌ها یک مملکت بود، پادشاه‌اش یکی بود و زبان‌اش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می‌نویسند یکی باشد، زبان یکی است و گرچه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد، چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبان‌های پارسی).

شایان توجه است که دیاکونوف، پژوهشگر روس، در بخش مربوط به "ماد" تاریخ ایران کمبریج (۱۹۸۵، ص ۴۲)، که سی سال پس از کتاب تاریخ ماد او منتشر شده است، همچنان و به تأکید، به آریایی بودن مادها تصریح کرده است:

It is pretty certain that pastoral tribes with subsidiary agriculture who created the archeological Srubnya(Kurgan) and Andorovo cultures of steppes of Eastern Europe, Kazakhstan, and Soviet Central Asia in the 2<sup>nd</sup> millennium B.C. were the direct precursors of the Scythians and the Sacae, i.e. of the "Eastern" Iranians. But this means that the division of the tribes speaking Indo-Iranian (Aryan), into Indo-Aryan and Iranians, must have antedates the creation of these two archeological cultures. It also means that the ancestors of the speakers of Indo-Aryan and "Western" Iranian idioms(Median, Persian and Parthian) must have reached the south-western part of Central Asia and Easter Iran already earlier, by the end of the 3<sup>rd</sup> or the beginning of the 2<sup>nd</sup> millennium B.C. During the 2<sup>nd</sup> millennium a considerable part of the population of the Iranian Plateu must already have spoken Indo-Iranian languages, perhaps even Old Iranian languages.

(= تا حدی مسلم است که قبایل دام دار دارای [اقتصاد] فرعی کشاورزی، که فرهنگ های باستان شناختی سرورینیا (کورگان) و آندرونووی دشت های اروپای شرقی، قزاقستان و آسیای میانه شوروی [سابق] را در هزاره دوم پ.م. پدید آوردند، پیشروان مستقیم سکیث ها و سکاها، یعنی ایرانیان شرقی بودند. اما این بدان معنا است که انشعاب قبایل هندوایرانی (آریایی) زبان به هندوآریایی و ایرانی، می باید پیش از پیدایش این دو فرهنگ باستان شناختی رخ داده باشد. این باز بدان معناست که نیاکان گویندگان زبان هندوآریایی و گویش های ایرانی غربی (مادی، پارسی و پارتی) می باید زمانی زودتر، در پایان هزاره سوم پ.م. یا آغاز هزاره دوم پ.م. به بخش جنوب غربی آسیای مرکزی و ایران شرقی رسیده باشند. در طی هزاره دوم پ.م. بخش عمده ای از جمعیت نجد ایران لابد به زبان های هندوایرانی، و شاید حتا به زبان های ایرانی باستان، سخن می گفته اند.)

استرابو (جغرافیا ۸/۱۵)، مورخ یونانی، دو هزار سال پیش (زمانی که هنوز نام ترک در صحنه تاریخ به چشم نمی خورد) می نویسد:

and the name of Ariana is further extended to a part of Persia and of Media, as also to the Bactrians and Sogdians on the north; for these speak approximately the same language, with but slight variations.

[http://penelope.uchicago.edu/Thayer/E/Roman/Texts/Strabo/15B\\*.html](http://penelope.uchicago.edu/Thayer/E/Roman/Texts/Strabo/15B*.html)

(= نام آریانا بیش تر به بخشی از پارس و ماد، و همچنین به بلخی ها و سغدی در شمال اطلاق شده است، چرا که اینان کمابیش به زبانی واحد، اما با اختلافاتی جزئی، سخن می گویند)

هردوت حدود ۲۴۵۰ سال پیش می نویسد:

These Medes were called anciently by all people Arians

(= همه مردم از دیرباز مادها را آریایی می خواندند).

<http://www.sacred-texts.com/cla/hh/hh7060.htm>

آقای اربط می نویسد:

«اکثر مورخان پان آریائی ایران (پیرنیا — کسروی — پور داوود .... و زرین کوب) که همگی از مورخان دوران پهلوی هستند، در نوشته های تاریخی خود به یک قوم آریائی به نام ماد در منطقه آذربایجان و کردستان کنونی اشاره میکنند، و همگی در مورد زبان، فرهنگ و روش زندگی این قوم مفروض آریائی به طور خلاصه اشاره میکنند که در این موارد هنوز

سند قابل ملاحظه ای به دست نیامده، با وصف این کمبود سند، باز هم داستانهای مفصلی درباره شاهان این قوم آریائی به چاپ میرسانند .

ا.م. دیاکونوف مورخ و زبان‌شناس مشهور روس در کتاب «تاریخ ماد» خود کلمه ماد یا مادایی را که در کتیبه های آشوری به آن اشاره شده به معنی اتحادیه ای از اقوام ساکن غرب ایران میدانند که با هم متحد شده تا در مقابل حملات آشوریان به سرزمینشان مقاومت کنند. این مورخ ضمن اشاره به کمبود اسمهایی از ریشه هند و اروپائی در میان افراد دستگیر شده و مکانهای تسخیر شده توسط آشوریان، اقوام ساکن غرب ایران را در این دوره از تاریخ (حدوداً ششصد تا هفتصد سال پیش از میلاد) به شرح زیر اعلام میکند. ایلامیان - کوتیان - هوریان - لولوبیان - ماننائیان و آرورتائیان که همگی از نژاد آسیایی و زبانشان هم ریشه و نزدیک به هم بوده است.»

وجود قومی آریایی به نام ماد ساخته و پرداخته مورخان ایرانی دوران پهلوی نیست بل که حقیقتی است مبتنی بر اسناد و شواهد معتبر تاریخی و باستان شناختی که عموم دانشمندان جهان به درستی آن ها اعتقاد دارند. حاکمیت مادهای ایرانی بر غرب ایران، و سپس پیوستن سکاهای ایرانی بدانان، به تدریج عناصر فرهنگی و زبانی و قومی ایرانی را بر این منطقه به طور کامل چیره ساخت. بنابراین در اواسط هزاره اول پیش از میلاد دیگر عناصر زبانی بومی در این بخش از ایران برجای نبوده است و لذا تکاپوی امثال آقای اربط برای انکار وجود مادها و ماهیت ایرانی ساکنان غرب و شمال غرب ایران (آذربایجان) راه به جایی نخواهد برد. ایگور دیاکونوف نیز خود بدین نکته به روشنی تأکید کرده است:

از قرن هفتم قبل از میلاد به بعد به تقریب، تمام نام های مادی که به ما رسیده ریشه واضح ایرانی دارد ... این دلایل برای اثبات این که زبان مادی (گروه ایرانی) لسان مشترک و همگانی اتحادیه قبایل ماد بوده است، کافی به نظر می رسد (ص ۱۴۴). در سرزمین ماد، از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد، چه از روی اصطلاحات جغرافیایی و چه اسامی خاص، پیش رفت عنصر لسانی ایرانی از مشرق به طرف غرب آشکارا مشهود می باشد (ص ۱۴۵). به موازات توسعه حدود سرزمین ماد در قرن های هفتم و ششم قبل از میلاد دایره انتشار زبان مادی - ایرانی نیز وسیع تر گردیده است و یکی از علامات آن همانا توسعه دامنه نشر اسامی مادی - ایرانی می باشد (ص ۱۴۸). زبان مادی ایرانی ظاهراً زبان مشترک قبایل ماد بوده و ظهور اسکیت ها محتملاً وضع زبان مذکور را بیش از پیش استوار ساخت، زیرا که تقریباً بدون تردید می توان گفت که اسکیت ها آن زبان را به آسانی می فهمیده اند ... محتملاً نفوذ مغان و کیش ایشان در سراسر خاک ماد در عین زمان بسط یافت و زبان مغان زبانی ایرانی بود (ص ۲۵۵). زبانی که مردم عهد باستان مادی می نامیدند به زبان های ایرانی تعلق داشته و از این

رهگذر مانند زبان هایی بوده که اقوام اسکان داده شده و لاقلاً اکثر اقوام صحرائشین آسیای میانه، که اکثریت قاطع اخلاف شان اکنون به یکی از زبان های گروه ترکی سخن می گویند، بدون استثنا در عهد باستان بدان متکلم بودند (ص ۶۳). از اواسط هزاره اول قبل از میلاد در بخش اعظم پهنه های ایران زمین زبان های هندواروپایی (ایرانی) کسب برتری کردند و اقوامی که متکلم به السنه مزبور بودند بعدها فرهنگ بزرگ ایران را آفریدند ... دانش غرب در عصر حاضر، به درستی متوجه نفوذ ایشان در سرزمین ماد و حرکت تدریجی شان از شرق به غرب گشت (۷۲-۷۳).

بنابراین، کاملاً روشن است که ساکنان شمال غرب ایران از هزاران سال پیش برخوردار از زبان و فرهنگی ایرانی بودند و لذا تکلم کنونی آنان به زبان ترکی، هرگز به معنای داشتن تبار و هویتی ترکی نیست.

جناب کاظمی اربط می نویسد:

« آقای رحیم نیا مورخ آذربایجان که چند سال پیش به موقع مسافرت به ایران، در تبریز افتخار آشنایی با ایشان را پیدا کردم در کتاب تاریخی «آذربایجان در مسیر تاریخ ایران» به زمان معاویه بنیانگذار سلسله بنی امیه اشاره میکند که گویی معاویه بعد از به قدرت رسیدن از وزرای خود در رابطه با مناطق تازه تسخیر شده لشکر اسلام میبرد. در رابطه با آذربایجان پاسخ میدهند که آذربایجان سرزمین ترکان است. بر اساس این روایت حضور ترکان در آذربایجان به بیش از هزار و سیصد سال پیش میرسد.»

اما وی هیچ سندی برای اثبات ادعای خود معرفی نمی کند؛ چرا که ادعای او بر داستانی یک سره خیالی در تاریخ طبری مبتنی است و از این رو جسارت عرضه آن را ندارد.

اما اصل روایت طبری که این نویسنده داستان خود را با نیم نگاهی به آن ساخته و پرداخته، و گویی که هیچ کس نمی تواند پرده از نیرنگ شان بردارد، به طبری نسبت داده اند، می گوید که که رایش بن قیس، شاه اسطوره ای یمن، در زمان منوچهر، پادشاه اسطوره ای ایران، در آذربایجان به ترکانی که آن را تصرف کرده بودند حمله برد و بسیاری از آنان را کشت و اسیر گرفت (تاریخ طبری، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ص ۲۹۳). جدای از این که همه ی شخصیت ها و وقایع این روایت طبری اسطوره ای هستند و این روایت، در اصل، بازگو کننده ی یک افسانه ی متأخر عربی است، در آن، از ترکان نه به عنوان مردمان و اهالی آذربایجان، بل که به عنوان تصرف کنندگان آذربایجان (که ممکن است خاطره ای به جا مانده از حملات پیاپی خزرها ی ترک زبان و یهودی مذهب به اران و آذربایجان باشد) سخن رفته است.

پس تمسک به چنین روایت افسانه‌وارى نمى‌تواند برای آقای کاظمى اربط مفید و کارساز باشد. همچنین ابن مسکویه نیز این روایت را در زمان منوچهر بازگو کرده و از هجوم ترکان به آذربایجان در زمان منوچهر و رانش (شاه اسطوره‌ای یمن) سخن رانده است.

ذکر این نکته دارای اهمیت است که در هیچ سند ترکی نام آتورپاتکان نیامده است و این نام ایرانی هیچ گونه ارتباطی با زبان ترکی ندارد. چنان که دیاکونوف (ص ۵۴۱) تصریح می‌کند، نام **Aturpat** (به یونانی **Atropates**) اشتقاق و معنای صحیح و بی‌خدشه‌ی ایرانی دارد: «حفظ شده توسط آتش مقدس». نام آتورپاتکان در کتیبه‌های پارسی و پهلوی ساسانی نیز به همین سان آمده است. در حالی که اسنادی کهن مانند هردوت مادها را آریایی خوانده‌اند و اسناد دوران اسلامی پیش از ترکی شدن آذربایجان، آذربایجان را ایرانی زبان دانسته‌اند، حتی یک خط نوشته به زبان ترکی بر پوست یا گل یا کاغذ از آذربایجان پیش از عصر ایلخانی به دست نیامده است.

سه / نویسنده درباره زبان پارسی دری (نو) و بالیدن و پرورش این زبان در ادوار اسلامی سخن می‌گوید و می‌نویسد چرا این زبان در دوران هخامنشیان و ساسانیان و.. پرورش نیافت و سندی از این زبان در دست نیست. نویسنده نمی‌داند که پارسی دری زبان ایرانیان پیش از عصر اسلام نبود بلکه زبان ایرانیان این دوره (اشکانی - ساسانی)، زبان پهلوی بود، که اسناد بسیاری از آن در دست است. در دوران هخامنشیان نیز زبان پارسی باستان در ایران متداول بود. اما برای نشان دادن گستردگی زبان پهلوی می‌توان به این نکته اشاره کرد که اسنادی از مصر تا غرب چین بدین زبان یافت شده است. یک نمونه از متون نوشته شده به زبان پهلوی، کتیبه‌ای است که در شهر مشکین شهر آذربایجان یافته شده و برگردان آن به فارسی کنونی، چنین است:

«ماه مهر سال ۲۷ (سلطنت) شاپور، شاه شاهان، پسر هرمزد—آن گاه که من، نرسه‌ی ... گوبدان—این دژ را که فرخ ... پی نهاده بود، به نام ایزدان و فره‌ی شاه شاهان در هفت سال به پایان رساندم.»

اینک، شاه زاده، نجیب زاده، یا آزاده‌ای که بدین راه آید و این دژ را بپسندد، پس روان نرسه‌ی .. را آفرین گوید. تو که این دژ را نمی‌پسندی، پس دژی بساز که از این بهتر باشد!

اما درباره پارسی نو، هرچند پادشاهان ترک نیز زبان پارسی را در دربار خود رواج دادند ولی این امر به سبب لطف آنان نبود.

اما پرسشی که در این میان پیش می‌آید آن است که ترکان تازه به تخت سلطنت برآمده چرا ادبیات خودشان را تولید نکردند؟ آیا آنان خودستیز بودند که به سوی ادبیات بیگانگان بروند؟ آیا هیچ قومی ادبیات خودش را از ادبیات دیگران پست

تر می شمارد؟ پاسخ این نیست که زبان ترکان حاکم بر سرنوشت ایران و ایرانیان – دست کم تا چند قرن – از حد یک زبان سطحی محاوره ای تجاوز نمی کرده است. برای نمونه، ترکان غزنوی، که حتا یک اثر ترکی از خود باقی نگذاشته اند، صاحب زبان و ادب و فرهنگی نبودند تا آن را در مناطق فرمانروایی خود به عنوان زبان اداری و ادبی به کار ببرند، بنابراین زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی، درباری، و ادبی خود اختیار کردند.

چهار) / آقای هوشنگ کاظمی اربط مانند همه نویسندگان پان ترک ادعا می کنند که زبان سومری نسبت هایی به زبان ترکی دارد. اما این ادعا را همان کتابی که به دروغ بدان استناد جسته کاملا باطل می کند:

Kramer, Samuel, Noah 1963. The Sumerians. Chicago: University of Chicago Press:

“In vocabulary, grammar, and syntax, however, Sumerian still stands alone and seems to be unrelated to any other language, living or dead”.

«واژگان، دستور، و نحو زبان سومری همچنان بر یگانگی [این زبان] پای می فشارد و به نظر می رسد با دیگر زبان ها، زنده یا مرده، فاقد خویشاوندی است»

یکی از کتابهای مشهوری که در تدریس زبان سومری از آن استفاده می شود، این کتاب است:

John Hayes, "Sumerian" 2nd printing, 1999, Muenchen

در مقدمه این کتاب می خوانیم:

“Sumerian has the distinction of being the oldest attested language in the world. Spoken in the southern part of ancient Mesopotamia, the Iraq of today, its first texts date to about 3100 BCE. Sumerian died out as a spoken language about 2000 BCE, but it was studied in the Mesopotamian school system as a language of high culture for almost two thousand more years. A language-isolate, Sumerian has no obvious relatives. Typologically, Sumerian is quite different from the Semitic languages which followed it in Mesopotamia. It is basically SOV, with core grammatical relationships marked by affixes on the verb, and with adverbial relationships marked by postpositions,

which are cross-referenced by prefixes on the verb. It is split ergative; the perfect functions on an ergative basis, but the imperfect on a nominative-accusative basis.

Because Sumerian is an **isolate**, and has been dead for thousands of years, special problems arise in trying to elucidate its grammar. There are still major challenges in understanding its morphosyntax, and very little is known about Sumerian at the discourse level. This volume will describe some of the major questions still to be resolved.

ترجمه: زبان سومری این امتیاز را دارد که کهن ترین زبانی است که اسنادی از آن به جا مانده است. نخستین متن های کشف شده از این زبان که در نواحی جنوبی میان رودان (بین النهرین) باستان، عراق امروزی، رایج بوده، به ۳۱۰۰ سال پیش از میلاد مربوط می شود. سومری، به عنوان زبانی گفتاری، دو هزار سال پیش از میلاد متروک شد اما تقریباً تا دو هزار سال پس از آن هم این زبان به عنوان زبان "فرهنگ والا" در مدرسه های میان رودان تدریس می شد. سومری زبانی جدا است و بطور مشخص وابسته به هیچ خانواده ای نیست. از دیدگاه گونه شناختی، زبان سومری با زبان سامی که جایگزین آن در میان رودان شد کاملاً فرق دارد. ساختار جمله در زبان سومری به صورت «فاعل، مفعول، فعل» است. روابط دستوری در این زبان با «وند» هایی که به فعل اضافه می شوند تعیین می گردد و قیدها نیز بصورت «پی بست» در جمله می آیند. این پی بست ها به وسیله ی پیشوندهای متصل به فعل ارجاع داده می شوند. همچنین روابط دستوری در این زبان، ارگاتیو و گسسته است و از این جهت، در ساختارهای ارگاتیو بهترین بازدهی را دارد و در ساختارهای فاعلی- مفعولی بازدهی کمتری دارد. چون سومری زبانی تک خانواده ای است و نیز هزاران سال است که از آن استفاده نمی شود، تعیین دستور این زبان دشواری های ویژه ای را فرا روی پژوهشگران قرار می دهد. هنوز چالش های بزرگی در تشخیص ترتیب تکواژها در این زبان وجود دارد و شناخت ما از زبان سومری در سطح گفتمان بسیار اندک است .

پنج) / درباره فرش پازیریک و هنر مینیاتور بایستی توجه داشت که برای هنرهای باستانی به سختی می توان ریشه های قومی پیدا کرد. در مورد هنر نقاشی شکی نیست که این نوع هنر در ایران پیش از اسلام رایج بوده است. یک نمونه آن کتاب ارژنگ مانی است که در ادبیات سخت مشهور است. نیز می توان به هنر پیکرنگاری ساسانی اشاره کرد:

[http://www.livius.org/a/iran/bishapur/bishapur\\_mosaic2\\_louvre.jpg](http://www.livius.org/a/iran/bishapur/bishapur_mosaic2_louvre.jpg)

[http://www.livius.org/a/iran/bishapur/bishapur\\_mosaic\\_tehran.JPG](http://www.livius.org/a/iran/bishapur/bishapur_mosaic_tehran.JPG)

صنعت مجسمه سازی و پیکرتراشی پس از برآمدن اسلام سیری نزولی پیدا کرد و بنابراین تا زمان تیموریان، این صنعت در ایران به خاموشی گراییده بود. اما در زمان تیموریان، نقاشان چینی بر ایرانیان اثر گذاشتند و هنر مینیاتور به وجود آمد. البته نمونه هایی از فرش دوران ساسانی از شهر قومیس نیز پیدا شده است. اما این که نمونه های زیادی از فرش از دوران باستان در هیچ نقطه جهان در دست نداریم به سبب پوسیده شدن فرش است. ماندگاری فرش پازیریک نیز به علت محفوظ ماندن آن در یخ است و از این رو نمونه ای استثنایی از این هنر می باشد. تعلق فرش پازیریک به قومی خاص هنوز مشخص نیست ولی نظر بسیاری از دانشمندان بر آن است که این فرش به سکاها Scythians تعلق دارد. دانشمندان امروزی سکاها را ایرانی تبار می دانند، چنان که در مطلب نقل شده از دیاکونوف آشکار بود و همچنین می توان به دانشنامه های به روز شده Britannica و Encarta در این مورد رجوع کرد.

در مورد فرش در ایران باستان، گزنفون در کوروش نامه اشاراتی بدان کرده است. به جز فرش شاهانه بهارستان، اسنادی نیز به فرش های معمولی اشاره می کنند. علاقه مندان برای کسب آگاهی بیش تر می توانند به این مقاله ارزنده مراجعه نمایند:

[http://www.iranica.com/articles/search/searchpdf.isc?ReqStrPDFPath=/home1/iranica/articles/v4\\_articles/carpets/pre-islamic\\_carpets&OptStrLogFile=/home/iranica/public\\_html/logs/pdfdownload.html](http://www.iranica.com/articles/search/searchpdf.isc?ReqStrPDFPath=/home1/iranica/articles/v4_articles/carpets/pre-islamic_carpets&OptStrLogFile=/home/iranica/public_html/logs/pdfdownload.html)

آقای پرویز رجبی نیز توضیحاتی در شماره ۱۰۵۳ شهروند در مورد این فرش دادند که ما نیز آن را ذکر میکنیم: «نخست اینکه علت بقای این فرش دفن بودن آن در برف و یخ است. وگرنه هیچ فرش و بافته ای نمی تواند در زیر خاک عمری پایدار داشته باشد. درست به همین دلیل است که از ایران باستان جز یافته های پازیریک چیزی نمانده است. الا کفن های منقوش کشیشان و بلندپایگان مسیحی که در ایران در گذشته اند و در پوششی از کفن به غرب برده شده اند. باقی مانده هایی بسیار پوسیده از این کفن ها در موزه غرب موجود است. نقش این کفن ها نقش های کاملاً شناخته شده ایرانی است. از گورهای پازیریک نیز پارچه پشمی وارداتی از ایران به دست آمده است. نقش یکی از پارچه ها دژ کنگره دار ایرانی محصور در مربع های کوچک است. درست همانند لباس نگهبانان شوش که در نقش آجرهای رنگی و لعاب دار برای ما باقی مانده است.

آتنائیوس مورخ عصر آنتیک یونان گزارشی غافلگیرکننده از دوره اردشیر هخامنشی دارد: «روی تخت پتوهایی به رنگ ارغوانی انداخته بودند که با مرغوب ترین پشم درست شده بود. در هر طرف تخت یک متکا بود و روی همه این ها لحاف هایی کشیده بودند که به ظریف ترین نوع ممکن گلدوزی شده بودند. فرش های نرم ایرانی فضای میانی چادر را می پوشاندند که نقش و نگارهایی در حد اعلاى زیبایی و ظرافت داشتند».

نمونه بسیار زیبایی از فرش دوره هخامنشی از گوری در پازیریک (در کوه های آلتای جنوب روسیه) به دست آمده است که نقش های آن بدون تردید کاملاً هخامنشی هستند. بافت این فرش از همان تکنیکی برخوردار است که امروز در ایران معمول است. این فرش با ۱/۸ متر پهنا و ۲ متر درازا یک میلیون و دویست و پنجاه هزار گره دارد. نمذین اسب های منقوش در این فرش، درست همان نقش هایی را دارند که نمذین نگاره اسب ها در تالار صد ستون تخت جمشید. با ردیفی از شیرهای در حال حرکت در حاشیه پیرامون. این حاشیه در نگاره تخت نشینی داریوش در پلکان آپادانا هم به چشم می خورد.»

شش) / آقای اربط می نویسد: «ولی مورخان پان آریائی ایران حضور و یا ورود ترکان به منطقه آذربایجان را مصادف با زمان حکومت سلجوقیان می دانند.»

اما حقیقت آن است که همه مورخان جهان ورود اولین گروه های مهاجم ترک را به آذربایجان همزمان با دوران غزنوی و سلجوقی می دانند. دوباره بر این نکته تاکید می شود که هیچ سندی در مورد زبان ترکی از آذربایجان پیش از عصر ایلخانی وجود ندارد. برای این که نشان داده شود آن چه جناب اربط نقل کرده، فقط عقیده مورخان ایرانزمین نیست، از دانشنامه بریتانیکا (زیر واژه اغوز) نقل قول می کنیم:

These **Turks** came to form the bulk of the population there, and one Oguz tribal chief, Osman, founded the [Ottoman](#) dynasty (early 14th century) that would subsequently extend Turkish power throughout the eastern Mediterranean. The Oguz are the primary ancestors of the **Turks** of present-day Turkey. Little is known about the origins of the Turkic peoples, and much of their history even up to the time of the Mongol conquests in the 10th–13th centuries is shrouded in obscurity. Chinese documents of the 6th century AD refer to the empire of the T'u-chüeh as consisting of two

parts, the northern and western **Turks**. This empire submitted to the nominal suzerainty of the Chinese T'ang dynasty in the 7th century, but the northern **Turks** regained their independence in 682 and retained it until 744. The [Orhon inscriptions](#), the oldest known Turkic records (8th century), refer to this empire and particularly to the confederation of Turkic tribes known as the [Oguz](#); to the Uighur, who lived along the Selenga River (in present-day Mongolia); and to the Kyrgyz, who lived along the Yenisey River (in north-central Russia). When able to escape the domination of the T'ang dynasty, these northern Turkic groups fought each other for control of Mongolia from the 8th to the 11th century, when the Oguz migrated westward into Iran and Afghanistan. In Iran the family of Oguz tribes known as [Seljuqs](#) created an empire that by the late 11th century stretched from the Amu Darya south to the Persian Gulf and from the Indus River west to the Mediterranean Sea. In 1071 the Seljuq sultan Alp-Arslan defeated the Byzantine Empire at the Battle of Manzikert and thereby opened the way for several million Oguz tribesmen to settle in Anatolia.

(= درباره خاستگاه مردمان ترک آگاهی های اندکی موجود است، و بخش عمده ای از تاریخ آنان حتا تا زمان فتوح مغولان در سده های ۱۰-۱۳ م. در پرده ابهام است. اسناد چینی سده ششم م. به امپراتوری تو- چوئه، که مرکب از دو بخش، ترکان شمالی و ترکان غربی بود، اشاره می کنند. این امپراتوری در سده هفتم به حاکمیت صوری دودمان چینی تانگ گردن نهاد، اما ترکان شمالی در ۶۸۲ استقلال خود را بازیافتند و تا ۷۴۴ حفظ کردند. کتیبه های ارخون، کهن ترین نوشته ی شناخته شده ی ترکی (سده هشتم)، بدین امپراتوری و به ویژه به اتحادیه قبایل ترک معروف به اغوز؛ نیز به ایغورها، که در امتداد رود سلنگا (اینک در مغولستان) می زیستند؛ به قرقیزها، که به موازات رود ینی سئی (اینک در روسیه) می زیستند اشاره دارد. این دسته های ترکان شمالی، هنگامی که موفق به رهایی از استیلای دودمان تانگ شدند، برای تسلط بر مغولستان از سده هشتم تا یازدهم، آن گاه که اغوزها به سوی غرب به ایران و افغانستان مهاجرت کردند، به نبرد با یک دیگر پرداختند. در ایران یکی از تیره های قبایل اغوز، معروف به سلجوقیان، در اواخر سده یازدهم امپراتوری ای را پدید آوردند که از آمودریا تا

خلیج فارس در جنوب، و از رود سند تا دریای مدیترانه در غرب گسترده بود. در ۱۰۷۱ سلطان سلجوقی آلپ ارسلان امپراتور بیزانس را در نبرد منزیکرت شکست داد و در نتیجه آن راه اسکان چندین میلیون ایلیاتی اغوز در آناتولی گشوده شد. این ترکان به گونه توده ای از مردمان بدین سرزمین وارد شدند، و یکی از قبیله سالاران اغوز، به نام عثمان، دودمان عثمانی را بنیان نهاد (اوایل سده ۱۴) که سپس نیروی ترکان را در سراسر مدیترانه شرقی گسترش داد. اغوزها نیاکان اصلی ترکان ترکیه کنونی هستند)

شاید برای آقای اربط عجیب باشد، ولی سفارتخانه های جمهوری آذربایجان و ترکیه نیز همان سخنانی را می گویند که وی به پان آریایی های فرضی نسبت داده است:

[http://www.kiffer.us/azeri\\_info/history\\_of\\_azerbaijan-emb.htm](http://www.kiffer.us/azeri_info/history_of_azerbaijan-emb.htm)

<http://www.turkishembassy.org.pk/Tourism.php?res=High>

هفت) / اما در باره توران، که جناب اربط آن را به ترکان نسبت داده است، باید گفت که:

تور (اوستایی Tura، پهلوی Toj/Toz) عنوان قوم یا قبیله ای مجاور و گاه متخاصم با آریاییان خاص (قوم زرتشت) در عصر اوستایی (آسیای مرکزی سده ی ۱۳ پ.م.) بوده است که از آن برای نخستین بار در اوستای کهن (یشت ۴/۱۳-۱۴۳) یاد گردیده و به روان مؤمنان مزداپرست آن درود فرستاده شده است. از آن پس نیز نام "تور" و "تورانی" صرفاً در روایات ایرانی، و از طریق آن، در متون یونانی آشکار و شناخته می شود. با این حال، و با وجود این که در هیچ یک از منابع ترکی پیش از اسلام نامی از "تور" و "تورانی" نرفته و اساساً چنین قوم یا قبیله ای برای آن ها ناشناخته بوده است، نظریه پردازان نژادپرست پان ترکیسم در قرن بیستم، برای پر کردن خلاء بی هویتی خود، به اسطوره سازی متوسل شده، توران را منشأ و خاستگاه ترکان معرفی کردند و از وجود امپراتوری توران در عصر باستان دم زدند و از ضرورت احیای آن امپراتوری خیالی ترک از مرزهای عثمانی تا چین سخن راندند!

اما با توجه به آن چه از تورانیان کهن و حقیقی بر جای مانده است، یعنی شمار زیادی نام شخص و مکان، که تنها در متون زرتشتی و ایرانی یاد گردیده، و جملگی ریشه و معنایی ایرانی دارند (مانند: پشنگ، افراسیاب، گرسیوز، اغریث، گروی، کهرم، سپهرم، اندریمان، سرخه، شیده، فرنگیس، منیژه، ویسه، فرشیدورد، لهاک، هومان، پیران، بارمان، پیلسم، گلباد، نستیهن، سیامک، شواسپ، ارجاسپ، ویدرفش، نامخواست و...)، کاملاً آشکار و مسلم است که تورانیان عصر اوستایی، قوم/ قبیله ای «ایرانی» (آریایی به معنای عام) بوده اند. نام «تور» نیز خود واژه ای ایرانی است و معنای «نیرومند و خشمگین» را دارد. از

سوی دیگر، در عصر و گستره‌ای که تورانیان می‌زیستند (آسیای میانه‌ی سده‌ی ۱۳ پ.م.) هنوز پای هیچ قوم و قبیله‌ی

ترک‌زبانی به آسیای میانه گشوده نشده بود و این مردمان هنوز در مرزهای چین و مغولستان می‌زیستند .

در عصر اشکانی و ساسانی، پس از آن که یاد و خاطره‌ی تورانیان کهن دیگر به اسطوره‌ها پیوسته و در دل حماسه‌ها جای

گرفته بود، با جای‌گزین شدن هپتالیان و خیون‌ها در آسیای میانه، و سپس در عصر اسلامی با ساکن شدن "ترکان" در این

ناحیه، نام قوم/ قبیله‌ی فراموش شده و از میان رفته‌ی «توران»، به ساکنان جدید و نوآمده‌ی این منطقه، یعنی هپتالیان و

خیون‌ها و هون‌ها، و سرانجام «ترکان» اطلاق گشت و با آنان منطبق شد. از این روست که در متون عصر اسلامی، گاه از

اصطلاح تور و توران برای اشاره به ترکان ساکن آسیای میانه و ماوراءالنهر استفاده می‌شود .

در این باره نگاه کنید به :

ولادیمیر بارتولد: "سخنرانی کوتاهی درباره قفقاز و آسیای میانه"، یاد یار، دفتر اول، مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی،

۱۳۷۲، ص ۱۷۵

گراردو نیولی: "زمان و زادگاه زرتشت"، ترجمه‌ی سیدمنصور سیدسجادی، انتشارات آگه، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹ به بعد

مهرداد بهار : "پژوهشی در اساطیر ایران"، انتشارات آگه، ۱۳۷۶، ص ۲-۱۸۱، ۳۹۰

جلیل دوستخواه: "اوستا"، جلد دوم، انتشارات مروارید، ۱۳۷۵، ص ۴-۹۶۳

ذبیح‌الله صفا: "حماسه‌سرایی در ایران"، انتشارات فردوس، ۱۳۷۴، ص ۵۸۶ به بعد

حسن پیرنیا: "تاریخ ایران باستان"، جلد سوم، انتشارات افراسیاب، ۱۳۷۸، ص ۵-۱۹۹۴

مری بویس: "تاریخ کیش زرتشت"، جلد یکم، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس، ۱۳۷۶، ص ۱۴۴

مری بویس: "چکیده‌ی تاریخ کیش زرتشت"، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، انتشارات صفیعلی‌شاه، ۱۳۷۷، ص ۴-۲۳

عبدالحسین زرین‌کوب: "تاریخ مردم ایران"، جلد یکم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۱۷،۴۰

ریچارد فرای: "میراث باستانی ایران"، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۸-۶۷

آرتور کریستنسن: "مزدپرستی در ایران قدیم"، ترجمه‌ی ذبیح‌الله صفا، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۶، ص ۱۱۲، ۶-۹۵

احسان یارشاطر: "تاریخ ایران"، جلد سوم- قسمت اول، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه‌ی حسن انوشه، انتشارات

امیرکبیر، ۱۳۸۰، ص ۲۰-۵۱۹

پرویز رجبی: "هزاره‌های گم‌شده"، جلد چهارم، انتشارات توس، ۱۳۸۱، ص ۵۵-۵۴

محمدامین ریاحی خویی: "فردوسی"، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۵، ص ۴۷-۵۱، ۱۹۰

محمد معین: "فرهنگ فارسی"، جلد پنجم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰، ص ۳۹۹

- E. Yarshater, "Afrasiab": Encyclopaedia Iranica, vol. 2, 1987, p. 576

- C. E. Bosworth, "Central Asia IV. In the Islamic period up to the Mongols": Encyclopaedia Iranica, vol. 5, 1992, p. 169

(به نقل از [http://prana.persianblog.com/1382\\_10\\_prana\\_archive.html](http://prana.persianblog.com/1382_10_prana_archive.html))

هشت) / آقای اربط مانند تمام قوم گریان آمارهایی از جمعیت ایران می دهد که هیچ منبع و مرجع موثق و شناخته شده ای آن را تأیید نمی کند. برای نمونه، تا کنون به جز دو آمار رسمی، هیچ آمار دیگری از ترکیب گویشوران ایرانی گرفته نشده است. با این حال آقای اربط خودش را سخنگوی «سی ملیون» ترک (!) می پندارد.

در سال ۱۳۷۰ آمارگیری بسیار مستندی در مورد جمعیت ایران انجام گرفته است که شرح آن را در مقالات زیر می توان

یافت: <http://khabarnameh.gooya.com/society/archives/010245.php>

<http://asre-nou.net/1383/ordibehesht/20/m-mohsenian.html>

"در مرداد ۱۳۷۰، هنگام صدور شناسنامه برای نوزادان، درباره زبان ۴۹ هزار و ۵۵۸ مادر در سطح کشور سوال مطرح شد که نتیجه حاکی از سهم حضور ۵۳،۸ درصدی زبان های غیرفارسی در ایران بود. بر اساس نمونه گیری مذکور، توزیع سهم هر یک از زبان ها (به درصد) به این شرح بود: ۴۶،۲ فارسی؛ ۲۰،۶ ترکی آذربایجانی؛ ۱۰ کردی؛ ۸،۹ لری؛ ۷،۲ درصد گیلکی و شمالی؛ ۵،۳ عربی؛ ۲،۷ بلوچی؛ ۰،۶ ترکمنی؛ ۰،۱ ارمنی؛ و ۰،۲ سایر زبان ها". پس اگر گویش ها و زبان های هم خانواده با فارسی را با آمار فوق جمع شود، زبان هایی که "آریایی (ایرانی)" خوانده می شوند حدود ۷۶٪ ایران را دربرمی گیرند .

در دانشنامه‌ی عمومی بریتانیکا می خوانیم:

"ایران کشوری است چندزبانی که در آن نیمی پارسی‌زبان هستند و یک چهارم دیگر به زبان های هندوایرانی دیگر تکلم کنند. حدود یک پنجم جمعیت ایران ترک‌زبان است".

براساس سرشماری کشور در سال ۱۳۳۵ که داده های آن در کتاب: فرهنگ جغرافیای ایران تحت نظارت سرتیپ

حسینعلی رزم آرا تدوین گشت، جمعیت ایران در سال ۱۳۳۵ حدود ۱۴ میلیون نفر بود. از این ۱۴ میلیون تعداد جمعیت مناطق

ترکی زبان ۲۴۵۱۰۶۱ و تعداد مناطق دوزبانه فارسی-ترکی ۸۷۷۶۲۷ و تعداد مناطق سه زبان فارسی-ترکی-کردی ۱۸۷۴۶۴

نفر و تعداد مناطق ترکمنی ۹۷۴۹۱ بوده است. اگر دست بالا را بگیریم و تمام مناطق ترکمنی و فارسی-ترکی و فارسی-ترکی کردی را با تمام مناطق ترکی زبان بنا بر اطلاعات این کتاب جمع بندی کنیم، حدود ۲۳ تا ۲۴٪ جمعیت ایران ترکی زبان می شوند.

(بنگرید به مقاله: نگاهی دیگر به داده های زبانی و مذهبی ایران معاصر، احسان هوشمند، فصلنامه گفتگو، شماره ۴۳، مهر

۱۳۸۴) <http://www.magiran.com/magtoc.asp?mgID=1929&Number=43&Appendix=0>

همچنین دولت ایران در ۱۳۷۵ سرشماری هایی نیز در استان های کشور انجام داد:

<http://www.statoids.com/uir.html>

بر طبق این آمار جمعیت استان های ایران به شرح زیر است:

استان / ساکن در شهر / ساکن در روستا

آذربایجان شرقی ۲۰۰۴۴۸۴-1320788

آذربایجان غربی ۱۳۱۵۱۶۱ ۱۱۸۱۱۱۹

اردبیل ۵۶۸۴۴۸ ۵۹۶۹۱۶

اصفهان 1007087 2914874

ایلام ۲۵۹۶۸۷ ۲۱۷۶۳۴

بوشهر ۳۹۴۴۸۹ ۳۳۲۸۸۴

تهران ۹۴۰۴۷۵۴-1771306

چارمحال و بختیاری ۳۴۲۹۰۵ ۴۱۷۰۰۵

خراسان ۳۴۲۱۹۳۷ ۲۶۲۲۱۳۴

خوزستان 1367945 2342514

زنجان ۴۸۹۵۱۸ ۵۴۷۳۰۱

سمنان ۳۴۲۴۵۵ ۱۵۸۹۹۱

سیستان و بلوچستان ۷۹۴۵۲۸ ۹۰۸۵۷۹

فارس ۲۱۶۳۱۱۹ ۱۵۹۸۹۱۳

کردستان 705715 640668

کرمان ۹۲۲۸۸۳ ۱۰۶۰۰۷۵

کرمانشاه ۶۷۰۴۵۹ ۱۰۹۸۲۸۲

کهگیلویه و بویر احمد ۳۲۷۶۸۵ ۲۱۳۵۶۳

گیلان ۱۱۹۱۴۸۰ ۱۰۴۹۹۸۰

لرستان 16 717059۸۵۰۰

مازندران ۲۲۳۷۹۴۶ ۱۷۸۳۲۱۸

مرکزی ۵۲۷۲۶۵ ۷۰۱۵۴۷

هرمزگان 613326۴۴۳۹۷۰

همدان ۸۶۷۱۱۵ ۸۱۰۶۴۰

یزد ۱۸۶۵۳۶ ۵۶۴۲۳۳

مجموع کل جمعیت ایران در سال ۷۵(هجری شمسی) برابر ۶۰۰۵۵۴۸۸ نفر بود. حال این آمار را بررسی می کنیم :

استانهایی که با دقت بالاتر از ۹۵ درصد ترک زبان هستند عبارت اند از :

آذربایجان شرقی، زنجان، اردبیل و مجموع جمعیت آن ها برابر است با ۴۶۹۸۴۶۳ نفر. اگر فرض کنیم ۵۰ درصد جمعیت

آذربایجان غربی نیز ترک زبان هستند این عدد به ۶۳۶۱۰۹۹ نفر می رسد (هرچند که نقشه ها بیشینه مردم آن جا را

کردزبان معرفی می کنند). بنابراین آمار، ایرانیان ترک زبانی که در مناطقی زندگی می کنند که در آن ها زبان ترکی تکلم

می شود حدود ۱۰,۵ درصد جمعیت کل کشور را دربر می گیرند.

البته کسان دیگری هستند که آذربایجانی تبار می باشند ولی در محیط کار و جامعه آنان زبان ترکی حاکم نیست؛ مثل

آذربایجانی های مقیم تهران. آذربایجانی های تهران در آمیزش با فرهنگ های تمام کشور قرار گرفته اند ، بسیاری از آنان

با افرادی که از گوشه و کنار کشور در تهران جمع شده اند ازدواج کرده اند. بسیاری از آنان حتا تکلم به ترکی را نیز نمی

دانند. حال با همه این احوال اگر ۳۰ درصد جمعیت تهران را هم ترک زبان بدانیم یعنی از ۱۲ میلیون ۴ میلیون.

جمعیت مناطق ترک زبان اطراف اراک و قزوین و همدان و گیلان را هم اگر با مراجعه به آمار جمعیتی آن شهرها محاسبه

شود، حداکثر حدود یک میلیون می شود. که جمع کل آنان می شود: ۱۱,۳۶۱,۰۰۰

یعنی ۱۸,۹ درصد جمعیت کل کشور.

نه) / آقای اربط در نوشته خود به فردی به نام پورپیرار استناد می کند اما آگاه نیست که هیچ کس در جهان علم ادعاهای موهوم پورپیرار را جدی نگرفته است.

پورپیرار، به ویژه در آثار جدید خود، پیوسته می کوشد از ماجرای خیالی پوریم پیراهن عثمانی برای پوشاندن اهداف و نیات شوم خود بسازد. او از طرفی ادعا دارد که یهودیان برای انتقام کشی از اقوام ممتاز شرق میانه با اجیر نمودن عاملین هخامنشی به نسل کشی ایشان پرداخته اند و پس از آن در پی ۱۲۰۰ سال سکوت در منطقه و برای از بین بردن هر گونه رد و نشانی از این جنایت بی سابقه، به تاریخ سازی و تولید سلسله های مجعول اشکانی و ساسانی پرداخته اند!!!!، و از طرف دیگر برای اثبات وقوع چنین حادثه هولناکی به تورات همان یهودیان جاعل و زیرکی استناد می کند که موفق به ایجاد دو سلسله قلابی با این همه کتیبه، سکه، بنا، و نقش و نگار شده اند!!!

حال باید پرسید چگونه می توان پذیرفت و باور داشت که این یهودیان - به ادعای پورپیرار - سازنده ی: سلمان فارسی، زرتشت، مزدک، مانی، بابک، ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث، پاسارگاد، شاهنامه، زبان پهلوی، زبان اوستایی، کتیبه، سکه، نقش رجب و نقش رستم و تنگ چوگان و... با این همه درایت و استعداد و وقت و هزینه ای که (به تصور پورپیرار) برای رسیدن به هدف شان به خرج داده اند، از حذف ماجرای پوریم از کتاب دینی خویش، که به قول پورپیرار موجب رسوایی و نشانه خونخواری آنان است، غافل و ناتوان مانده اند؟!!

شاید آنان هرگز گمان نمی برده اند که فرد مسأله داری چون پورپیرار از پس دوازده قرن سکوت این چنین معجزه آسا به عهد عتیق رجوع و راز آنان را فاش کند!

همچنین برای آگاهی جناب اربط باید گفت که تاکنون چندین کتاب در نقد ادعاهای موهوم و ضدایرانی پورپیرار در داخل کشور منتشر شده است؛ برای نمونه:

دوازده قرن شکوه (نقدی بر کتاب دوازده قرن سکوت)، نوشته ی: امیر نعمتی لیمایی - داریوش احمدی، انتشارات امید مهر،

۱۳۸۳

اعتبار باستان شناختی آریا و پارس، نوشته محمتمقی عطایی و علی اکبر وحدتی، انتشارات شیرازه، ۱۳۸۲

ده) آقای اربط می نویسند: یکی دیگر از جعلیات پان آریائیان ایران تخصیص جشن عید نوروز به آریائیان است. باید توجه کرد که اسم‌هائی مانند ایران و یا نوروز از ابداعات شاعر بلند آوازه پارس حکیم ابوالقاسم فردوسی است. **زیرا تا پیش از تدوین شاهنامه نه کشوری به نام ایران در منطقه وجود داشته و نه مردم جشن فرا رسیدن بهار را نوروز میخواندند.** جشن و بزرگداشت فرا رسیدن بهار قدمتی طولانی در منطقه دارد. از زمان سومریان اهالی منطقه فرا رسیدن بهار را جشن می‌گرفتند. رجوع شود به تاریخ و فرهنگ سومریان توسط آقای S.N.K. ضمناً در زمان حکومت ترکان سلجوقی بود که به امر ملک‌شاه سلجوقی دانشمندان ایرانی روز دقیق فرا رسیدن بهار و سالنامه شمسی ایران را که هنوز هم مورد استفاده ایرانیان است به ثبت رساندند.

اما وی از این حقیقت کاملاً ناآگاه است که سابقه کاربرد نام ایران بسیار کهن تر از عصر فردوسی است. پیش از فردوسی، رودکی نام ایران را بارها در اشعار خود به کار برده است. شاید جناب اربط عصر فردوسی را مقدم بر رودکی می‌انگارد!

شادی بو جعفر احمد بن محمد

آن مه آزادگان و مفخر ایران ..

خلق همه از خاک و آب و آتش و بادند

وین ملک از آفتاب گوهر ساسان ..

آن ملک نیمروز و خسرو و پیروز

دولت او یوز و دشمن آهوی نالان ..

**در کهن‌ترین نمونه در دست** نثر پارسی، که به شاهنامه ابومنصوری معروف است و تنها مقدمه آن بر جای مانده و به

۳۴۶ هجری متعلق است، نام ایران گواهی شده است :

"امیر ابومنصر عبدالرزاق ... نژادی بزرگ داشت به گوهر، و از تخم اسپهبدان ایران بود (سرچشمه های فردوسی شناسی،

محمدامین ریاحی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۰)؛ ایران شهر از رود آموی است تا رود مصر (ص ۱۴۲)؛ او را کشواد از آن خواندندی که

از سالاران ایران هیچ کس آن آیین نیاورد که او آورد (ص ۱۴۴)؛ پس هر دوان به طوس شدند با هزار مرد ایرانی، و با

ترکان جنگ کردند (ص ۱۴۶)".

ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۲ ق) نیز در کتاب آثار الباقیه (ترجمه اکبردانشرشت، ۱۳۷۷) خود آورده است: "اردشیر بن بابک ... ملقب به گردآورنده، جامع، است چه، کشور ایران را به یک جا گرد آورد (ص ۱۶۴)؛ اسکندر هر چه از علوم مرغوب و صنایع بدیع در ایران یافت همه را طعمه آتش گردانید (ص ۱۷۱)؛ اوستا را در خزانه دارا بن دارا پادشاه ایران نسخه ای بود طلاکاری شده (ص ۳۰۱)".

مهم تر از همه، سکه ها و کتیبه های ساسانی اند که اسنادی خدشه ناپذیر به شمار می آیند و در آن ها بارها نام ایران گواهی شده است.

برای نمونه، بر سکه های اردشیر پاپکان این عبارت به چشم می خورد:

"اردشیر، شاهنشاه ایران" (Ardashi shahan shah eran)

[http://www.grifterrec.com/coins/sasania/sas\\_rs/ard\\_I/i\\_sas\\_ardI\\_10\\_rs\\_o4.jpg](http://www.grifterrec.com/coins/sasania/sas_rs/ard_I/i_sas_ardI_10_rs_o4.jpg)

<http://www.classicalcoins.com/product526.html>

کرتیر، روحانی برجسته عصر ساسانی در سنگ نبشته خود آورده است: "آتش ها و مغان بسیاری را در امپراتوری ایران ... کامیاب ساختم".

<http://www.sasanika.com/pdf/NAQSH.pdf>

نیازی به گفتن نیست که ترک زبانان ترکیه نوروز را جشن نمی گیرند و خود واژه نوروز به پیش از زمان شاهنامه تعلق دارد و واژه ای فارسی است که به ترکی داخل شده است. بنابراین نوروز را ترکان آسیای میانه به احتمال قوی از ایرانیان سغدی گرفتند.

ابوریحان بیرونی دانش مند نام دار ایرانی در کتاب پارسی خود «التفهیم لاوائل صناعة التنجیم» گزارشی بسیار رسا و شیوا و حاوی نکاتی بی نظیر و ارزش مند از جشن های ایرانیان، البته پیش از شاهنامه فردوسی، عرضه داشته است. وی می نویسد:

"نوروز چیست؟ - نخستین روز است از فروردین ماه و از این جهت، روز نو نام کرده اند؛ زیرا که پیشانی سال نو است و آن

چه از پس اوست از این پنج روز [= پنج روز اول فروردین] همه جشن هاست. و ششم فروردین ماه را «نوروز بزرگ» دارند؛

زیرا که خسروان بدان پنج روز حق های حشم و گروهان و بزرگان بگزاردندی و حاجت ها روا کردنی، آن گاه بدین روز ششم

خلوت کردند خاصگان را. و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آن است که اول روزی است از زمانه و بدو، فلک آغازید

گشتن".

ایرانیان باستان جشن های بسیاری داشته اند که هرکدام از آن ها در دین زردشتی مفهوم خاصی داشته و نمی توان مفهوم این جشن ها را در تمدن دیگری یافت. به این نکته نیز باید اشاره کرد که عمر خیام نیز در نوروزنامه خود به تفصیل از جشن نوروز سخن گفته و آن را به شاهان باستانی ایران نسبت داده است.

یازده) / جناب اربط می نویسد: "داریوش اول در کتیبه ای در رابطه با ساختمان تخت جمشید از صنعت گران ماننای نیز در میان سایر صنعت گران از اقوام دیگر نام میبرد که به دستور او در ساختن ساختمان تخت جمشید شرکت کرده اند"!!!  
اما حقیقت آن است که هیچ سنگ نبشته ای از عصر هخامنشی، و مشخصا از داریوش یکم و در تخت جمشید، وجود ندارد که در آن نامی از ماناها یا ذکری از صنعت آن ها رفته باشد.

جعل و تحریف ساده لوحانه تاریخ به قصد فریب دادن مثنی افراد منفعل و سر خورده، با این پیش فرض که تمام مردم جهان نادان و ناتوان از درک حقیقت اند، روش همیشگی همه نویسندگان تجزیه طلب پان ترکیست است.

دوازده) / آقای اربط زیرکانه اصطلاح «آسیانی» را برای اقوامی که با هم ربطی ندارند یعنی ترکان، ایلامیان، اورارتویان و چند قوم دیگر استفاده میکند و گویا میخواهد به خوانندگان وانمود کند که این چند قوم از یک گروه زبانی هستند. اما زبان ایلامی هیچ پیوستگی و وابستگی برای نمونه به زبانهای هوری-اورارتوئی ندارد و این دو زبان هم هیچ وابستگی به ترکی ندارند. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به دو مقاله زیر:

[درباره مردم قفقازی و رد نظر بطلان پان ترکیستان](#)

[بررسی نظرهای پان ترکیستها و پان عربیستها درباره ایلامیان](#)

افزون بر آن چه گفته شد، اشکالات تاریخی بسیار دیگر نیز می توان بر مقاله جناب اربط وارد ساخت، هرچند وی به آشکارا مباحث تاریخی را بهانه ای برای پرداختن به دغدغه های سیاسی خود قرار داده است. اما آن چه روشن است، این است که با تحریف تاریخ ایران و کاستن از سابقه کاربرد نام ایران و آن را جعل فردوسی دانستن و تاریخ رسمی جهان را پان آریایی خواندن، نمی توان چیزی از مشکلات کنونی ایران را رفع نمود و این سرزمین کهن را به سوی پیش رفت و بالندگی سوق داد.